

دور چک شد و رباب با عیش و شاه امشغول شدیم

و شکر باری تعالیٰ جایا اور ویم

فصل نجم درین سیر کا شکر بخار

روزی چه دوستان را سخن الوداد و محاب و اتفاق الا تحد برای تماشا
نمکار کرد، بخار فقیر چون برشیش را پیدا کرد از دحام مردان آنچین
بود که جایی پسند نخیل نمی نموده بہر حال با انسان و مساز و مومنان
جان بازگشت گرفته بکار نمکار سوار شدیم بعد ساعتی چند او را نمی
جیب برآمد و بندی بخار فتن آغاز کرد باز نگاه آنچین نیز قمار شد که در
طرفة العین راه فرنگ که اطی منود و بہر اسایون که میرفت می استاد و در هر
فرشکے یک قرآن خانه ساخته اند و راه آنی آنچین اراسته و غریب بود که
چشم هم کار نمی توان کرد بلکه افلک بہر احشرم آنچین راه راست در خوب
هم نمیده باشد و عزادار اچنان چرب کرده بودند که از تمايش اضطرابی
در دل بر ق شسته بود لغرض هم بہر امان و ران نشسته بکش

۵۱

چک شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار

شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار
شکر بخار

ولطیفه‌ای گفتند و در زرع دلها نجف خرم می‌کاشتند و با بواب شادمانی
بروی کامرانی نیز دنیکی ساز ساز و دیگری نعم طراز و من هم با همه سان
وقت نیست و انته بفضل از دستان دواود و دران بزرگ خود پیده
واز کا لکه بخار فرو داده غنچه دلها بسیب نیز هم به آنها سکفت کرد و
بنخانه خود رسید که و شکر و دا بخلال دادر بی جمال بحسب آور دیدم
بابت بحث در بیان تجنبیں و معما و چیزیان غیر آن مشتمل بر شش
فصل فصل اول در بیان تجنبیں و الفاظهای دوستی

ما در ماده مدنی و دهد - پدرم پدرم می‌کند - و لم در دست در دست شنجه
چنگ و رچنگ گرفته می‌رسید - بسر سپه مندی از - فلک چخو فلک دیدم
دینی مدنی چیست - در یک نک نک نک خود دیدم در بحال خال
فرن - برب - گل در گل افتد و است - جعفر و جعفر و جعفر و جعفر می‌خورد
بر قلب قلب داری - از شنگی جانش جانش گرفت - کن کن چیست
حالا در روم روم - باز باز خرم - چرا برای یکی بسیج بسیج افتادی

در سطون بُخ شطر بُخ است - در کنار گنار گیر شخصی بُخ تَه دُزایی او بُخ است
 بود - بر شیر و شکر شیر و شکر افماده است - از رُستم رُستم - زن رازن -
 حام در حام است - پشت خود از خار خار - برای یک بادام بادم
 مرد دوش بروش شخصی شسته بودم - علی علی بود - از رُس
 رُس - صبر صبر است - مدام مدام مخورد در کشتی کشن ناخدا
 ناخدا رُس است - درین ماه روشن است - شیر شیر مخورد و آگر
 سرخواری سرکه دارد - در شکر شکر است - در دیار این در دیار نیست از
 پنهان چشم چشم کی هار - کمان گمان چیت - بخت و تخت چه چشم آهو
 آهومیست - دار در دار دیدم - در شب شب اور دم غصچه شگفت
 شگفت شد - در عشرت عشرت است - مرا هم همیست - مرا بر ط
 رسیده تپ از ما است بر ما است - روان روان شد - نور نور است -
 برای دومن دومن بُخ بُخ است - بوقت اجل تیر و تیر تیر است - رو
 رو بُشو - باش باش باش وفع شود - از من طلب مطلب - در نیشک

نیشکست- نوش نوش سله از نون نون تراشیدم- بابا بابا دارد- برای
وارانی دارانی کن- بیار خوار بسیار خوار باشد- چه داد داد- وزو
پرورد و دیرین بوم بوم نیست- یک گردگرد آلو و پود- در و یک یکده
می پزدم- در در در بود- از مو تراش مو تراش- یک عرس عرس
می کند- دست هم پای قلم قلم کن- از عرق عرق می باید- خدمایه
پر خوردار را پر خوردار- نه معلوم معلوم کدام برد- از دور باش دور
باش- دو سامرا و ده ده- هر دوست دوست- باشه باشه دیدم
بادکش بادکش است- گو گرد را گو گرد من است- از مطر مطر می شود
دیرین پوریا پوریا نیست- خدا خدا است- نخود نخود خورده ام-
دیدر دیدر پارم پوکه بوا بزم زبمی گلخ جانان- بیت
دوست دشتنیو بیستم داد دوستم پوگرفت
ده چه دشتنیو که دستم بوز دشتنیو گرفت

فصل دوم دریان سعاد و چیستان

۴۷ عجب دیدم پیش خویشتن دوش په دوش و هر کرد که بگزان را
 در آغوش په عجب تر کان دوش و هزارده زان زان په نکلخ شان
 بهزند هب معین سک چیست ماری که آن دوسرا و مه و ز دو
 سوراخ سرمه آرد په هر که کشتاید این معمارا په دا نم از عاشقی خبر
 اوارو سک سر جاه و پا جاه را کن به همراه بران نیم راضی نهاده فهم.
 سک بدان طاری دیدم از عقل پر په که انگرد خشاند او از درست
 خسیر کاه پس سم از تو نفری په جو ایم گردی از راه شفقت په چه
 چیزست آن و را گرد است خوانی په بود در باخ ای گنج و دست
 و گر خوانی تو خلبش کرد از از این بسیابی برقاک ای ما هکت سک
 که بشت خلبت لیش خورد هم پانین هب غصه پیشتر دارم سک جفر
 بدرست جعفر و جعفر سے سوار په میرفت سوی جعفران چیست یار
 غار سک صیغه مفعول میازم زباب میاز په برس و غیش نه هم گل سکینم
 بام تو باز سک چار بدم سه شدم اکنون دوام په ازو وی چون گزدم

۵۵

نه	پال را گزند
غزمه	پانین
کی	پانین
سلمه	جغول
دوام	دوام
چون	چون

پیچا شوم ^{لئے} ار علی چون فشو ذر شکر کفار ^{لئے} علی بیکھل علی و علی
 است حرف چمار ^{لئے} اچستان چیست و جہان بسیار ^{لئے} نیم طوٹی و
 نیم بوتی مار ^{لئے} لگ تو میخواهی کہ یا بی نام آن سیمین و قن ^{لئے} قلب قلب
 قلب را بر قلب قلب قلب ن ^{لئے} چان ندار و پزدار و نام دارد
 جانور ^{لئے} آشیان بر شاخ دار درق دار دو جگر ^{لئے} اچ چیزست آنکہ
 باشد گرد و غلطان ^{لئے} دو نام زندہ دار و یک بیجان ^{لئے} خران باشد
 کہ آن یعنی قبہ مدد ^{لئے} زیست روپ و آن مرزا دان ^{لئے} صوفی سیز روپش و پر
 مایہ ^{لئے} کیف کر دار دو و صد خایہ ^{لئے} اچیست آن چیز کہ مانند پری ناز
 کند ^{لئے} بی پر پری دن او از کند ^{لئے} حوضی کہ دران موی بچند
 بیان ^{لئے} آیش نخور ندہ جانوران ^{لئے} آن جانوران نکہ پرند بیاد ^{لئے}
 اس پ و شتر و فیل ^{لئے} آدمیان ^{لئے} ایکی اپسی عجیب دیدم کہ شش پا و
 دو سر دار و پا عجائب ترازان دیدم میان لشت دم دار و ^{لئے}
 چ چلی ب پر دلیف و پر چنیس ^{لئے} زروی یار خواہم ضر شرقی نک

غیلان مرصان صح بطبیقان فرمیون په منقار قمار پر کرن چه بیس
لله چه ثرت آن که گوش رخوان و رعنان باشد به گر تجنس شود
بیدن و خالی از میان باشد لجه است آن چیز ناز پرورد و په گه
شود زندگ که شود مرده په چونکه او را بزرگ کو را بزند په گور او بیده او شود
نمذنه لجه کی مرغ ویدم نه بال و پر په نه از شکم او نه پشت په په نه بر اینها
و نه زیر زمین په همیشه خور گه شست آدمی لایع کل په گوید که فرگر دو و دو
گوید که فرست لجه سر پیدم چون زستان نام پیداشد حضو په یا الهمی

دار در دوازده مسخر ^{۱۲} و ختنی بر سرش حوضی پراز آب درون
ماشیت دم سرمه ندارد ^{۱۳} که با نگ کل لاغ غذیم کنجد به نام بست من
دران گنجید ^{۱۴} چیست آن چیز و جهان بسیار پیش را ویده ام برآپ
شوار ^{۱۵} اع دم بکبار خدار که چه حال است مرانت ^{۱۶} هنی بر شرین نگ
خطیم شو ز نافر امی ترا ای حکیم ^{۱۷} اع کمن نگ از زنگ در زنگ
زنگ ^{۱۸} بیت زنگ گرفت زنگی بر زنگ شد شوار پیرفت سے زنگی

وَمَنْ يُنْهِيَ وَزْ
إِذْ أَفْرَغَ
بَلْ لَهُ
عَلَى الْأَنْجَارِ
بَلْ لَهُ

۵۸

بَلْ لَهُ

این پیش فصل مسیح در بیان علم یا رغایر
او رو اند که شخصی برای تحصیل علم بسفرت عاقبت شهری رفت
در درس اسلامیه داخل شد و در مت قلیل علم تحصیل نموده همراهان
درسه جامی یافت و باعث علم تو قیرش از حد و گذشت سالی بین
نیامد که بگی از دوستان او بحاجات سافرت در آنجا رسید او را چنین لست
ویده پرسید که ای شفیق ہم و فیض ہم قدم این چه کردی که خود ابرین مرد
رسانید گفت که من ازان و قمیکه از خانه پایی بیرون نہاده ام بجز
تحصیل علم پیری کرده ام و بنو جدین پایه کمی بینی رسید ام نشیدی
که سعدی روح چه گفت بیت میانوز جز علم گر عاقلی ٹوکری علم بوقن بُو
غافلی ہمچنین قولیست اطلبوا العلم ولو كان بالصين وقطعه
پشوایل چه گفت نکته چین ہ اطلبوا العلم گوشو بالصین ہ
تا تو ای مگر درواز علم نہ گوش کر این که گفت عین الدین -

فصل چهارم بیان التصریف سیله الظفر

او روادان که شخصیه چیران و سرگردان بود و از گردش گردوان گردان خلیل
با رفاقتی کشیده اگاه از صاحب دلکشی که آلسفر و سیله الظفر است
پنهان کرده این چه معنی دارد گفت که سفر و زیارت طفرت انداین قول
از آن شنید سفر اختیار کرد بعد روزی چند دشمنی رسید برای معاشر
شهر کسر رفتن آغاز کرد و گر کسی او را پرسید که تو کیستی و از کجا امی چون بیار
گردید و همام مرادش بر هفده مقصدش رسید عازم شده در بخش نشت
بعد ساعتی سوداگری آمد و پرسید که تو در کجا چرا شسته بیچاره حالت نگذستی
خود اطمینان کرد عاقبت سوداگر همراه خود پرده با دختر خوش عقد نکلا از شب
همه مال و مثال با اتفاقی خیلی کم کش می خیزد شده بسیار شکنند بجا
او رو گفت که هر که آن صاحب دل گفت راست است که آلسفر و سیله
الظفر است که بن بدل ام اتوانی سفر پر که گویند آزاد و سیله ظفر.

فصل سیم السفر صورت آلسفر

او روادان که شخصیه بسیار بالدار روزی و قار بود و بر دش گردی از آلام

لله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحُكْمُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

مکالمہ
بیانی

۲۷

4

ن شسته و نه از هشتم بخی اقسام دیده شب روز بعیش و شاطر زندگانی مینمود
روزی در دلش آمر که لب سفر فته از عجایبات و غرائب جهان دل را
محظوظ کنم هر حال روز دیگر خنده می نقد و جنس گرفته را بسوی سفر نهاد
و این قول که السفر صورت السیر است شنیده بود فراموش کرد
بهذا شهری بشهری رفتن و عجایبات و غرائب دیدن آغاز کرد بع
سالی همه نقد و جنس که با خود داشت ضریب شد از الامر حون نقطه رکا
در داره رنج والم گرفتار گردید و نوبت در پورگی بر سر رسید هر چنان پیش
حالات چیزی و پیشان رومی تعاقب بست خانه نهاد و این قول بر
زبان آورد که راست است هر که گفت السفر صورت السیر بست

نگردم کهی گرد نام سفر [که پاشد سفر] چو صورت رفع
فصل ششم در بیان ساخته عمری مصنف

پس با پیشست که من ازان و قنیکه بتوش مرد دین امام بجزن خواهم
 چیزی نمی‌داند احوالات خود چگویم و چند نویسم که اشک سیاه از چشم قلم می‌خورد
 و بسرمه خاموشی در گلو میگیرد و حیف صد حیف که کسی را در زمین فانی بقا
 زندگانی نمیست به حال و قنیکه عمر بیشتر می‌رسد پدرم و مادرم ازین
 پیشی بیناد جان بحق تسلیم کرده و رخت سافرت بسته منزل رو خواه
 رضوان آقامست و رزید در اوقات این گونه سار بخت اکسی دستگیری
 نمود و قطعه‌های رسیده کس حالت نهایی من - دوستانم همی گفتند که
 جانی دشمن - و مبدع اشک چشم نم من جاری بود - او را بهمنی کردند
 همی - حق سخن - اسلام‌این چه حالت بکیسی وقت بی‌بسی در ایام
 طفولی بسرم رسید و درین آنچه حاکم که موسوم به محمد اویس است بر حال
 قدرم رحم آورده دستگیری نمود و برای تحصیل علم با پسر خویش که موسوم
 به عظیم الدین است در شهر فتحپور مہوه فرستاده تاکید فرمید و ریاره حصول
 علم این لا علم فرموده اما چون در درس اسلامیه داخل شدم او تادم

که موسوم به امام علی و احمد اسره است از آنها در سی و ترین آغاز کرد و نصف
 ایزد منان سه برس و را بجا آتاق قیام افتاد بعد از آن این خاکسراز
 گردش پنج مقوی شف سه ام مسافت گشته و غرم با چشم بسته بسوی
 سلوان شرفی و آن شد بعد و سه روز راه مسافت طی کرد و در آنجا رسید
 و در درسه اسلامیه اخراج شد و در خدمت جانب سوی از راحم و نجات دین
 و فرزند حسین صناعی عربی و فارسی نسرو عکرد و سه سال در آنجا هم اقامت
 خود را پس برداشت از آنها و در آنجا هفته عشره ماند
 باز هم خبار مسافت برا من داشت از کشش آب و آن را بسوی
 پیشی نهادم چون در آنجا رسیدم دیدم که مردان هر دیار چه روم و چه سام و چه
 چیز و چیز موجود بودند ایجاده من هم رسید در سی محله بجهانی که از قیام
 پدر کشتم نه یاره عمل کار نه نقده بخوبی چکویم و چه نویسم بین طرفه عسکری خ و غم
 و لشکر انزو و والمه بهر سو محاصره کرد و قیام بفقرو فاقه رسانید و بین ایام که موز
 اقسام آلام بود شخصی بجال زار تم رحم فرموده در آنجین خود که ناشایست

نه
 دل دل بر بی
 نه
 مول برسی
 دل گرد نه
 بمن نیز نه
 نه
 همین بی اراده

۶۲

نه
 نه
 نه
 نه
 نه
 نه

اہل حدیث بود برای درس قدر دیں بیندیان را مورد کرد چون تسلیم شد اینجا بهم حکومت آرام رونمود کار خیاطی شروع کرد و اوقات غر خود را بسر بریدم و نظریه فصلی در جمیل میخوادم و می گفتتم پیش بینیم که تا کردن کار جهان - درین ایشکار اپنے دار و دهنان - آنها هم درین زمان با خصی که آمش نشی دلدار علی بوسیت ملاقات گشت مرانخانه خود بروزه بچوپان خود شمرده بہر اقسام خبرگزی میگردند و حملی از سعی و سفارش خود که از اموال خود جانی چاکری علیست و من میقطعه خدا یاد رجهان واری بخوشحال - بمال و دولت و آمال و اطفال نه از گرد و دن رسید چه کنگز نهی - جوان بخت بخوان دولت جوان سال حالا درین زمین لفظی دوام نهی و قسم پیش و شلامی گذرو و صور عستر بعشرت بدل گردید و درین ایام فرخنده توأم خاکسار سرای ایکسار بخانه کرم بخست هر پر منبع خود و سخا مجمع فیض و عطا آشوه دو دهان ایضا و قدوة نگاندان اصطفای نیر غطر افلک عظیم مصلح بزم فضل کریم جانب محمد ابزر ایهم صاحب قیطون ساز ساکن محمد ابراهیم پوره میخان و قطعه بخود و نجات

لله وحده لا شريك له
الله وحده لا ينفع في دين
لهم اذْهَبْ لِي مَا
عُذْتُ بِهِ وَلَا
لِي مَا
أَنْتَ مَعِي
وَلَا
مَا
أَنْتَ
مَعِي
لِي
مَا
أَنْتَ
مَعِي
وَلَا
مَا
أَنْتَ
مَعِي

فَلَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ فَلَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ
لَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ فَلَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ
لَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ فَلَمَّا كَانَتِ الْأَنْتِيَرِيَّةُ

قطعه تاریخ از مصنف

چکویم این سواد و بیاض او صاف
رخ و زلف است حسپ مخصوص الفاف
چوئیم ای خسنه و دکار حق کن
پوشی عیب از روی الطاف
خانم کت بهم جست ایکنخو فی

مران عین الغواید فاف تماقاف

قطعه تاریخ از شاگرد مصنف

چون قطعه تاریخ اوستادم نوشت
عبدالرحمٰن عقد تاریخش پست
بی سرایوجج هائف گفت گو

چیستان - عین الغوا ام خوب هست

در شهر عمودی و مطبع کوزاری حسنی بخط امام احمدیسین کان اندر مطبوع گردید

۶۳

